

امنیت انسانی و مداخله بشردوستانه

دکتر احمد جوانشیری*

چکیده

مداخله بشردوستانه به عنوان "کاربرد یا تهدید به کاربرد نیروی مسلح از جانب یک دولت، گروهی از دولت‌ها و یا یک سازمان بین‌المللی با هدف جلوگیری یا پایان دادن به نقض‌های شدید حقوق بشری، به نفع اتباع سایر دول و بدون رضایت دولت هدف مداخله" رویه‌ای است که در طی سال‌های اخیر (پس از جنگ سرد) از مشروعیت فزاینده‌ای برخوردار شده است. این در حالی است که در دوره پس از تصویب منشور ملل متحد (۱۹۴۵ به بعد) اساساً مداخله بشردوستانه نه در رویه دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی (شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد) و نه در دیدگاه علمای اخلاق و حقوق بین‌الملل جایگاهی محوری نمی‌یابد. این امر بیشتر متأثر از فضا و بستر معنایی و هنجاری بین‌المللی است که در دوره‌ای اصولی همچون برابری حاکمیت دولت‌ها و عدم مداخله را راهنمای رفتار کنشگران و نهادهای بین‌المللی قرار می‌دهد و زمانی با عنایت به مفاهیم، ارزش‌ها، هنجارها و گفتمان‌های جدید زمینه ظهور رویه مداخله بشردوستانه و مشروعیت‌یابی تدریجی آن را فراهم می‌سازد. از این حیث طرح مفهوم امنیت انسانی به عنوان یکی از ابعاد محیط هنجاری و معنایی بین‌المللی که در رویه دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی نیز انعکاس یافته است نقش مهمی در پیدایی مداخلات بشردوستانه داشته است. در مقاله حاضر با استفاده از چارچوب تحلیلی سازه‌انگاری^۱ و تمرکز آن بر نقش قواعد، هنجارها و ادراکات بین‌ذهنی و به طور کلی ابعاد معنایی و غیرمادی محیط بین‌المللی، با رویکردی مقایسه‌ای به بررسی این امر خواهیم پرداخت که چرا در دوره پس از تصویب منشور ملل متحد مداخله بشردوستانه جایگاهی در نظم حقوقی، رویه دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی نمی‌یابد اما در دوره پس از جنگ سرد نه تنها شاهد ظهور اشکالی از مداخلات بشردوستانه با مجوز شورای امنیت هستیم بلکه بر مبنای اصل ضرورت انسانی^۲ حتی از مشروعیت مداخلات بشردوستانه بدون مجوز شورای امنیت سخن گفته می‌شود.

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، پست الکترونیکی: adjavanshiri@yahoo.com

^۱ Constructivism

^۲ Human Necessity

سیر تاریخی مداخله بشردوستانه از قرن نوزدهم تا نیمه دوم قرن بیستم

مداخله بشردوستانه به عنوان یک اصطلاح حقوقی و یک رویه دولتی اولین بار در قرن نوزدهم مورد استفاده قرار گرفت. ریچارد لیلیج [۲۵:۲۵] کاربرد اولیه این اصطلاح را به رساله ویتون [۳۹:۲] در سال ۱۸۳۶ نسبت می‌دهد. بعضی از نویسندگان از وجود رویه مداخله بشردوستانه در طی قرن نوزدهم سخن گفته‌اند. به عنوان مثال، استول [۳۵:۱۲۶]، داماتو [۱۶:۵۱۶] و بازیلر [۸:۵۸۲] مداخله مشترک بریتانیا، فرانسه و روسیه برای کمک به شورشیان یونان در سال ۱۸۲۷ را به عنوان یکی از اولین موارد مداخله بشردوستانه حقیقی دانسته‌اند. یان برانلی [۱۱:۳۴۰] اقدام فرانسه به اشغال سوریه طی سال‌های ۶۱-۱۸۶۰ را تنها مورد مداخله بشردوستانه واقعی در قرن نوزدهم می‌داند. سیمون چسترمن [۱۴:۳۳] نیز با توجه به بیطرفی نسبی مداخله کنندگان این مداخله را نمونه‌ای احتمالی از مداخله بشردوستانه ذکر می‌کند. استول [۳۵:۴۸۱] و چسترمن [۱۴:۳۴]، مداخله نظامی آمریکا در کوبا به سال ۱۸۹۸ را که به خاتمه سلطه استعماری اسپانیا بر کوبا منجر شد را مداخله بشردوستانه دانسته‌اند.

به رغم این که بعضی از نویسندگان با رجوع به موارد فوق از وجود قاعده عرفی مداخله بشردوستانه سخن گفته‌اند اما واقعیت آنست که تا زمان تصویب منشور ملل متحد اجماع نظری در مورد منزلت حقوقی مداخلات بشردوستانه وجود ندارد. بعضی مداخله را به عنوان یک اقدام انتظامی شبه قضایی علیه جرم‌های حاکم توجیه می‌کردند آنتوان روژی^۱ حقوقدان فرانسوی در اثر خود در سال ۱۹۱۰ تلاش کرد تا با نظریه مداخله بشردوستانه به حق یک دولت برای اعمال کنترل بین‌المللی بر اقدامات داخلی دولت دیگر مبنایی قضایی بدهد. او معتقد بود نظریه مداخله بر مبنای انسانیت حق یک دولت برای اعمال کنترل بین‌المللی، از طریق کاربرد نیروی نظامی، بر اقدامات دولتی دیگر در رابطه با حاکمیت داخلی‌اش را به رسمیت می‌شناسد، در صورتی که اقدامات دولت هدف مداخله مغایر با قواعد انسانی باشند. نویسندگان دیگری نظیر ویتون^۲، وولسی^۳، آرنتز^۴ و بورچارد^۵ نیز از این دیدگاه که آشکارا با مفهوم جنگ تنبیهی^۶ گروسیوس پیوند دارد حمایت کرده‌اند. [۱۴:۳۶]

دسته دوم مدافعان مشروعیت حقوقی مداخله بشردوستانه استدلال می‌کردند که یک دولت

¹ Rougier

² Wheaton

³ Woolsey

⁴ Arntz

⁵ Bourchard

⁶ Punitive War

در شرایط مشخصی می‌تواند از حقوق اتباع در برابر دولت آن‌ها دفاع کند. چسترمن این استدلال را به سه مقوله فرعی تقسیم می‌کند. اول این‌که، وقتی که دولتی به طور فاحش و شدیدی حقوق شهروندان خود را نقض می‌کند، هردولت دیگری با دارا بودن ابزارها و اراده لازم محق به انجام مداخله است. برای مثال، جان کاسپار بلانچی^۱ (۱۸۷۰) اعتقاد داشت که دولت برای تضمین رعایت حقوق فردی و حقوق بین‌الملل مجاز به مداخله است اما تنها جایی که این حقوق در یک نزاع داخلی در درون دولتی نقض شده باشند و یک خطر عمومی ایجاد کرده باشند. دسته دیگری از نظریه پردازان همانند هفتر^۲ و مانینگ^۳، حق مداخله بر مبنای بشردوستانه را به وضعیت‌هایی محدود کردند که جنگ داخلی رخ داده باشد یا اقدامات شورشیان پیوند سیاسی بین حاکمان و شهروندان را از هم گسیخته باشد. تجلی سوم این آموزه، آن را عمدتاً به وضعیت‌هایی محدود می‌ساخت که نژاد خاصی به گونه‌ای شدید مورد سرکوب قدرتی از نژاد متفاوت قرار می‌گرفت که شاید آن را بتوان مشابه با جنگ مدرن آزادسازی از سلطه استعماری دانست. [۱۴:۳۸]

مخالفان وجود حق مداخله بشردوستانه در این دوره را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود. دسته اول حق مطلق و کامل عدم مداخله را به رسمیت می‌شناختند. خواه همانند ویلیام سنیور^۴ (در ۱۸۴۳) بر مبنای دیدگاه‌های هابس که اتباع هیچ حقی در برابر حاکم ندارند و خواه همانند ویلدمن^۵ (در ۱۸۴۹) که هر مداخله به نمایندگی از اتباع را با حاکمیت ناسازگار می‌دانستند. دسته دوم که دیدگاه عمل‌گرایانه‌تری داشتند نگران سوءاستفاده از حق مداخله بشردوستانه بودند. همان‌گونه که فیلمور [۳۱:۴۴۲] اشاره می‌کند، منافع عام انسانیت می‌تواند به عنوان انگیزه‌ای فرعی قابل دفاع باشد اما به عنوان یک توجیه واقعی و تنها توجیه مداخله در امور کشوردیگری در حقوق بین‌الملل مورد پذیرش نیست چرا که آشکارا راه‌گریزی را برای سوءاستفاده از این حق می‌گشاید و به نابودی اصل اساسی نظام حقوق بین‌المللی کمک می‌کند.

تعداد زیادی از نویسندگان مداخله بشردوستانه را خارج از حوزه حقوق بین‌الملل می‌دانستند. سرویلیام هارکورت در سال ۱۸۶۳ در این رابطه نوشت: "مداخله بیشتر یک مسأله سیاسی است تا حقوقی، و در ورای حوزه حقوق قرارداد و وقتی کسانی که قدرت عملی کردن آن را دارند به‌طور خردمندانه و منصفانه‌ای انجامش می‌دهند می‌تواند عالی‌ترین

¹ Johann Caspar Blantschli

² Heffter (1844)

³ Manning (1875)

⁴ Nassau William Senior

⁵ Wildma

سیاست عدالت و انسانیت باشد. [۸:۵۷۲] نویسندگان متعددی نظیر جان نورتون پومروی،^۱ تی جی لاورنس،^۲ آموس اس هرشی^۳ و فردریک چارلز هیکس^۴ براین اعتقاد بودند که حقوق بین الملل درباره این نمونه از "سیاست عالی"^۵ حرفی برای گفتن ندارند. [۱۴:۳۹] عده ای نظیر اپنهایم [۲۹:۱۸۶] نیز مشروعیت مداخله بشردوستانه را به شیوه انجام آن یعنی مداخله جمعی قدرت های بزرگ مشروط کرده اند. بنابراین به رغم این که مداخلاتی با استنادات بشردوستانه صورت می گیرد و بعضی نیز از وجود قاعده عرفی مداخلات بشردوستانه سخن می گویند اما واقعیت آنست که در مورد منزلت حقوقی آن تا مقطع تصویب منشور ملل متحد اجماع نظری وجود ندارد.

وقوع دو جنگ اول و دوم جهانی و توجه جامعه جهانی به لزوم پیشگیری از یک فاجعه دیگر باعث شد تا ابتدا در میثاق جامعه ملل و سپس در منشور ملل متحد اصولی نظیر منع توسل به زور، احترام به حاکمیت دولت ها و عدم مداخله در امور داخلی سایر دول از اهمیتی فزاینده برخوردار گردد. به بیان آدام رابرتز [۳۳:۴۳۳] در دوره پس از تصویب منشور ملل متحد اصل نظم دهنده روابط بین الملل عدم مداخله بود و نه عدالت. هرچند در منشور ملل متحد به هر دو اصل حاکمیت دولت و حقوق بشر اشاره شده است اما مواد مربوط به احترام به حاکمیت دول از اهمیتی بیشتر برخوردار می گردند. منشور با این عبارت آغاز می شود: "ما مردمان ملل متحد که مصمم گردیده ایم به محفوظ داشتن نسل های آینده از بلای جنگ که دو بار در مدت یک عمر انسانی، *افراد بشر* را دچار مصائب غیر قابل بیان نموده، ایمان خود به حقوق اساسی بشر و به حیثیت و ارزش شخصیت انسانی و به تساوی حقوق میان مرد و زن و همچنین میان ملت ها اعم از کوچک و بزرگ را مجدداً اعلام می داریم". در مواد ۵۵ و ۵۶ منشور نیز به حقوق بشر و آزادی های اساسی اشاره می شود. در ماده ۵۵، سازمان ملل متحد متعهد به تشویق "*احترام جهانی* و مؤثر حقوق بشر و آزادی های اساسی برای همه بدون تبعیض از حیث نژاد، جنس و زبان یا مذهب" می شود. در ماده ۵۶ نیز اعضاء متعهد می شوند که برای نیل به مقاصد مذکور در ماده ۵۵ به طور مستقل و یا با همکاری با یکدیگر اقداماتی به عمل آورند. روشن است که منشور تعهداتی الزام آور و مشخص در زمینه حقوق بشر بر اعضاء تحمیل نمی کند. در مقابل، حاکمیت دولت از اهمیت بیشتری در منشور ملل متحد برخوردار شده است. در ماده

-
- 1 . John Norton Pomeroy
 - 2 . T. J. Lawrence
 - 3 . Amos S. Hershey
 - 4 . Fredrick Charles Hicks
 - 5 . High Politics

(۲۴) منشور، تهدید یا کاربرد زور منع می‌شود. حتی در ماده (۲۷) این منع به اقدامات سازمان ملل که در حیطه صلاحیت داخلی دولت‌ها قرار دارد، نیز گسترش می‌یابد. شورای امنیت اجازه می‌یابد تا در قبال تهدید علیه صلح، نقض صلح و یا عمل تجاوز مجوز اقدامات نظامی را برای اعاده صلح و امنیت بین‌المللی صادر نماید. بنابراین در منشور ملل متحد، حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بر حیثیت انسانی ممتاز می‌شود.

در طی سال‌های پس از تصویب منشور ملل متحد، مجمع عمومی نیز با صدور اعلامیه‌ها و قطعنامه‌هایی بر ضرورت عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها و احترام به حاکمیت آن‌ها تأکید می‌کند. مواضع مجمع عمومی عمدتاً از دغدغه‌های کشورهای جهان سومی برای حفظ حاکمیت و استقلال‌شان در برابر توجیهات مداخله‌جویانه دولت‌های قدرتمند حکایت دارد. "اعلامیه غیرمجاز بودن مداخله در امور داخلی دولت‌ها و حمایت از استقلال و حاکمیت آن‌ها" [۱۸] از اولین قطعنامه‌های مجمع عمومی در جهت تقویت اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها بوده است. این اعلامیه با بیان "نگرانی عمیق نسبت به تهدید فزاینده علیه صلح جهانی به علت مداخله مسلحانه"، مداخله مسلحانه را مترادف با تجاوز می‌داند که با اصول اساسی همکاری صلح‌آمیز بین‌المللی میان دولت‌ها مغایر است. این اعلامیه بیان می‌کند که "هیچ دولتی حق مداخله مستقیم یا غیرمستقیم، به هردلیلی، در امور داخلی یا خارجی سایر دولت‌ها را ندارد". این سند آشکارا هیچ استثنایی از جمله حمایت از حقوق بشر برای انجام مداخله را ذکر نمی‌کند. دربخش دیگری از این اعلامیه چنین آمده است: "هر شکل از مداخله نه تنها روح و نصّ منشور ملل متحد را نقض می‌نماید، بلکه به ایجاد وضعیت‌هایی منجر می‌شود که صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید می‌کند". این قسمت از اعلامیه عیناً دربخشی از مقدمه "اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در رابطه با روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها مطابق با منشور ملل متحد" [۱۹] تکرار می‌شود. براساس این اعلامیه همچنین "هیچ دولت یا گروهی از دولت‌ها حق مداخله مستقیم یا غیرمستقیم به هردلیلی، در امور داخلی یا خارجی دولت دیگری را ندارد. در نتیجه، مداخله مسلحانه و تمام اشکال دیگر مداخله یا تهدید علیه شخصیت دولت یا علیه عناصر سیاسی اقتصادی و فرهنگی آن نقض حقوق بین‌الملل به شمار می‌روند. در اعلامیه تعریف تجاوز [۲۰] نیز آمده است که "اساساً هیچ توجیه سیاسی، اقتصادی، نظامی یا توجیه دیگری نمی‌تواند به عنوان توجیهی برای تجاوز به کار رود." در ماده یک این اعلامیه تجاوز به عنوان "کاربرد نیروی مسلح یک دولت علیه حاکمیت، تمامیت سرزمینی یا استقلال سیاسی دولت دیگر و یا در شیوه‌ای مغایر با منشور ملل متحد تعریف شده است". مجمع عمومی در سال ۱۹۸۷ "اعلامیه ارتقاء کارایی اصل خودداری از تهدید یا کاربرد زور در روابط

بین الملل"، [۲۱] را تصویب نمود. اغلب دولت‌ها به دنبال تصویب این قطعنامه اظهار داشتند که این قطعنامه به لحاظ ماهوی چیزی به قطعنامه های ۲۶۲۵ و ۳۳۱۴ اضافه نکرده است. کریستین گری [۲۴:۳۹] با قبول نسبی این دیدگاه براهمیت نمادین آن تأکید می کند. از نظر او این قطعنامه بیان واحد اعتبار دائمی بعضی از اصول مهم از جانب دولت‌هاست که در قطعنامه‌های دیگر مجمع عمومی نیز مورد اشاره قرار گرفته است.

در این دوره دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در آراء خود در قضایای کورفو و نیکاراگوئه بر اصل عدم مداخله تأکید می کند. در اکتبر ۱۹۴۶ دو کشتی جنگی بریتانیا در برخورد با مین‌هایی در آب‌های سرزمین آلبانی در شمال کانال کورفو نابود شدند. سه هفته بعد بریتانیا، برخلاف خواست حکومت آلبانی، مبادرت به انجام عملیات مین‌روبی نمود. این عملیات با دعوی متقابل آلبانی علیه بریتانیا همراه شد که استدلال می نمود که عملیات مین‌روبی مداخله‌ای غیرمشروع در حاکمیت آلبانی بوده است. بریتانیا برای توجیه اقدام خود دو استدلال ارائه نمود که دیوان هر دو استدلال را رد نمود. اولاً بریتانیا با هدف گردآوری شاهد برای ارائه در دادگاه بین‌المللی مداخله کرده بود. ثانیاً اقدام بریتانیا با توجه به اینکه ناحیه مین‌گذاری شده یک تنگه بین‌المللی بود نوعی حفاظت از خود^۱ و خودیاری^۲ بود. دیوان در ردّ ادعاهای بریتانیا استدلال نمود: "دیوان فقط می تواند ادعای حق دخالت را به عنوان اعلام سیاست زور تلقی کند، داشتن این ادعای حقوقی در گذشته اغلب موجب سوءاستفاده‌های جدی و خطرناک شده است، صرف نظر از عیوب سازمان‌های بین‌المللی، این چنین ادعاها در حقوق بین‌الملل پایگاهی ندارد. ... نمایندگی پادشاهی انگلیس علاوه بر این، عملیات مین‌روبی را جزء روش‌های حفاظت و دفاع از منافع خود اعلام کرده است، ولی دادگاه نمی تواند این استدلال را بپذیرد. بین دولت‌های مستقل، احترام برای حق حاکمیت سرزمینی یک مبنای اساسی روابط بین‌الملل است." [۵:۱۱۰] مخالفان مشروعیت حقوقی مداخله بشردوستانه، همواره به رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در دعوی آمریکا و نیکاراگوئه استناد می کنند. در سال ۱۹۸۴ آمریکا یکسری اقدامات نظامی علیه دولت نیکاراگوئه به عمل آورد. دولت آمریکا در توجیه اقدامات خود به ادعای مداخله بشردوستانه متوسل شد و قتل عام و به خطراتادن زندگی مردم از جانب دولت نیکاراگوئه را دلیلی برای دخالت خود بیان کرد. اما دولت نیکاراگوئه مدعی بود که دولت آمریکا خود در نقض اصول بشردوستانه و کشتار مردم پیشقدم بوده است. دیوان بین‌المللی دادگستری پس از رسیدگی، دولت آمریکا را به خاطر مین‌گذاری بنادر نیکاراگوئه مجرم شناخت. دیوان

1 . Self-Protection

2 . Self-Help

درمورد توجیهات بشردوستانه آمریکا، اظهارداشت: "بدون شک صرف ارایه کمک بشردوستانه به اشخاص یا نیروها در کشوری دیگر... نمی‌تواند به عنوان مداخله‌ای نامشروع و یا به هر نحوی مغایر با حقوق بین‌الملل تلقی شود". دیوان در ادامه اعلام می‌کند کاربرد زور نمی‌توانست روش مناسبی برای نظارت یا تأمین چنین احترام نیکاراگونه به حقوق بشر باشد. حمایت از حقوق بشر نمی‌تواند با مین‌گذاری بنادر، تخریب تأسیسات نفتی، آموزش، تسلیح و تجهیز نیروهای مخالف سازگار باشد. [۲۶]

رویه دولت‌ها نیز شواهدی مبنی بر وجود قاعده مداخله بشردوستانه ارائه نمی‌کند. دولت‌های مداخله‌کننده در مداخلاتی که در این دوره اتفاق می‌افتد در هیچ موردی به استنادات و دلایل بشردوستانه برای اقدام خود مبادرت نکردند. آن‌ها ترجیح می‌دادند که اقدام و دخالت خود را عمدتاً با توسل به اصل دفاع مشروع و یا در مواردی حمایت از اتباع در خارج توجیه کنند. از همین رو حتی در مواردی که مداخلاتی همانند مداخله هند در بنگلادش (۱۹۷۱)، مداخله ویتنام در کامبوج (۹-۱۹۷۸) و یا مداخله تانزانیا در اوگاندا (۹-۱۹۷۸)، پیامدهای انسانی مثبتی را هم به همراه داشته‌اند، نه خود دولت‌ها به انگیزه‌ها و توجیهات بشردوستانه استناد کرده‌اند و نه مورد استقبال جامعه بین‌المللی قرار گرفته‌اند. چه این مداخلات غالباً با محکومیت مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز همراه گشته‌اند. [۳۳:۴۳۳]

بنابراین از رویه دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و دیوان بین‌المللی دادگستری می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که در دوران پس از تصویب منشور ملل متحد تفوق اصول حاکمیت و عدم مداخله بر عدالت و حقوق بشر به عنوان یکی از ابعاد حیات معنایی و هنجاری بین‌المللی باعث شد تا مداخله بشردوستانه، به رغم زمینه تاریخی خود در قرن نوزدهم، امکانی برای بروز و ظهور نیابد. احیای مجدد آموزه مداخله بشردوستانه در دوره پس از جنگ سرد ریشه در تحول بستر و فضای معنایی بین‌المللی دارد. طرح مفهوم امنیت انسانی و تأثیرات آن در رویه شورای امنیت سازمان ملل نقش مؤثری در امکان‌پذیری مداخله بشردوستانه داشته‌است.

مداخلات بشردوستانه در دوره پس از جنگ سرد

درحالی که پایان جنگ سرد، نوید دنیایی ایمن‌تر و باثبات‌تر را می‌داد، منازعات جدیدی غالباً با ویژگی‌های قومی شکل گرفت. فروپاشی یوگسلاوی، همراه با ادعاهای متعارض کروات‌ها، بوسنیایی‌ها و صرب‌ها به جنگ داخلی در این کشور منجر شد. فروپاشی اتحاد

جماهیرشوروی، بحران‌هایی را در درون جمهوری‌های تازه‌استقلال یافته نظیر گرجستان و تاجیکستان به وجود آورد. همچنین، پایان جنگ سرد، با وقوع جنگ‌های داخلی در بعضی کشورهای آفریقایی همراه شد. با فروپاشی شوروی و کاهش ارزش راهبردی کشورهای آفریقایی برای ابرقدرت رقیب، این کشورها ضعیف‌تر شده و درگیر جنگ‌هایی شدند که ریشه در تقسیمات استعماری و تفاوت‌های نژادی داشت. پطرس غالی دبیرکل سازمان ملل در این باره در "تکمله‌ای بر دستور کاری برای صلح" می‌نویسد: "پایان جنگ سرد موانعی را که از بروز منازعه در شوروی و سایر مناطق جلوگیری می‌کرد، از میان برداشته است و در نتیجه تعدادی جنگ‌های داخلی در دولت‌های تازه‌استقلال یافته به وجود آمده که اغلب ویژگی مذهبی یا قومی دارند و خشونت فوق‌العاده‌ای را نیز به همراه دارند. پایان جنگ سرد به ظهور چنین جنگ‌هایی در آفریقا نیز کمک کرده است." [۱۰:۹۱]

پایان بن‌بست سیاسی در شورای امنیت، همراه با ظهور جنگ‌های داخلی خشونت‌آمیز و رشد آموزه حقوق بشر در سطح بین‌المللی، امکان دخالت شورای امنیت در نزاع‌های داخلی با هدف پایان دادن به شرایط نقض شدید حقوق بشر، حمایت از جمعیت‌های غیرنظامی و تأمین امنیت مناسب برای انجام عملیات کمک‌رسانی انسانی را فراهم ساخت؛ مداخلاتی که بدان جهت که با مجوز شورای امنیت انجام شدند "مداخلات بشردوستانه جمعی" نام گرفته‌اند. شورای امنیت، با ارایه تعاریف و تفاسیر جدید از "تهدید صلح" امکان مداخله در وضعیت‌های جدید را فراهم آورد. شورای امنیت در جریان رفتار حکومت عراق با کردها (۱۹۹۱)، بحران یوگسلاوی (۵-۱۹۹۱)، لیبیا (۲-۱۹۹۰)، آنگولا (۱۹۹۲)، و جمهوری آفریقای مرکزی (۹۸-۱۹۹۶)، منازعات مسلحانه داخلی را به عنوان تهدیدی نسبت به صلح و امنیت دانست. شورا همچنین در سومالی (۳-۱۹۹۲)، رواندا (۱۹۹۴)، زئیرشرقی (۱۹۹۶)، آلبانی (۱۹۹۷)، و تیمورشرقی (۱۹۹۹) بحران‌های انسانی را به عنوان تهدید نسبت به صلح و امنیت تعریف نمود. در هائیتی و سیرالئون نیز شورا نقض فرایند مردم‌سالاری را عامل تهدید نسبت به صلح دانست. شورا بر این مبنا، مجوز انجام همه اقدامات لازم، مجوز کاربرد محدود زور یا مجوز کاربرد زور به نیروهای حافظ صلح را به دولت‌ها یا سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای اعطا نمود. در واقع شورای امنیت با ارایه تفاسیر جدید از مقوله تهدید صلح مندرج در ماده ۳۹، حتی زمانی که بحران‌های انسانی صرفاً ماهیتی داخلی نیز داشته‌اند، امکان مداخله نظامی در واکنش به بحران‌های شدید انسانی را فراهم آورده است. به گزارش مؤسسه دانمارک، حتی زمانی که نزاع‌های داخلی، پیامدها و آثار بین‌المللی نیز داشته‌اند شورای امنیت همیشه به این آثار و پیامدها در تعریف تهدید به صلح و امنیت بین‌المللی رجوع نکرده‌است. [۱۷:۶۳]

مداخله ناتو در کوزوو بدون مجوز شورای امنیت (۱۹۹۹) بحث‌های حقوقی شدیدی را در مورد مشروعیت این اقدام و امکان مداخله در بحران‌های انسانی در مواقعی که شورای امنیت ناتوان یا نامتمایل به مداخله است را برانگیخته است. از یک‌سو، مدافعان حق مداخله بشردوستانه معتقدند که تحول قواعد بین‌المللی حقوق بشر و منشور ملل متحد، اثری انقلابی بر نظام حقوقی بین‌المللی گذاشته است. از این منظر، فرد است که در کانون و مرکز حقوق بین‌الملل قرار دارد و نه دولت. دولت‌ها مشروعیت خود را از اراده مردم می‌گیرند و بنابراین حاکمیت حق ذاتی دولت‌ها نیست بلکه از حقوق افراد ناشی می‌شود. فرناندو تسون [۳۶:۱۷۳] از حامیان اصلی حق قانونی مداخله بشردوستانه استدلال می‌کند که حقوق دولت‌ها، به رسمیت شناخته در حقوق بین‌الملل، تنها در صورت رعایت حداقل حقوق افراد از جانب دولت‌ها معنی پیدا می‌کند. از سوی دیگر، مخالفان پذیرش حق قانونی مداخله بشردوستانه، از منظر حقوق موضوعه، معتقدند که بر مبنای قواعد پذیرفته شده تفسیر معاهده - تحلیل متنی و بررسی کارهای مقدماتی منشور ملل متحد - ماده (۴) ۲ معنی کامل علیه کاربرد زور است و هر حق عرفی مداخله یک‌جانبه با تصویب منشور ملل متحد خاتمه داده شده است. [۳۴:۲] از این منظر حقوق اساسی و بنیادی بشر تعهداتی هستند که هر دولتی مکلف به رعایت آن در برابر همه دولت‌های دیگر است، اما این حق شامل حق کاربرد زور نمی‌شود. بنابراین، این دیدگاه اگرچه بر اهمیت تمام اهداف مندرج در منشور ملل متحد، نظیر حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، توسعه روابط دوستانه میان ملل بر اساس احترام به حقوق برابر و حق تعیین سرنوشت و ارتقاء تشویق احترام به حقوق بشر، صحنه می‌گذارد، اما در صورت نزاع یا تنش میان دو یا چند ارزش فوق، صلح باید همیشه عامل نهایی و غالب باشد. [۱۳:۲۴]

هرچند اکثر حقوق‌دانان بین‌المللی مداخله ناتو در کوزوو را از آنجا که بدون مجوز شورای امنیت انجام شده بود به طور شکلی و رسمی غیرقانونی می‌دانستند اما با توجه به دیدگاه کشورهای ناتو در دفاع از اقدام نظامی خود بدون اخذ مجوز صریح شورای امنیت، امکان پیدایش یک قاعده عرفی اجازه دهنده به مداخله یک‌جانبه در آینده وجود دارد. حقوق عرفی از رویه مستمر دولت‌ها همراه با اعتقاد به یک تعهد حقوقی ناشی می‌شود. هرچند که شرط رویه عمومی و مستمر، شرطی مطلق نیست و مثال‌هایی از حقوق وجود دارند که از یک اقدام ناشی شده‌اند زمانی که حمایت گسترده‌ای از آن اقدام وجود دارد. اما همان‌گونه که اوکانل اشاره می‌کند چنین مواردی نادر هستند. از دید او قواعد حقوقی بین‌المللی به سادگی تغییر نمی‌کنند. [۲۷:۸۲]

هرچند در طی سال های اخیر جامعه بین المللی نتوانسته است واکنش یکسان و مؤثری در قبال همه بحران های انسانی نشان دهد اما اعطای مجوز کاربرد زور از سوی شورای امنیت در مواردی و نیز تلاش بعضی از کشورها برای توجیه مداخله بدون مجوز شورای امنیت در کوزوو نشان از آن دارد که زمینه امکان پذیری مداخله بشردوستانه فراهم آمده است. به عبارتی محیط هنجاری و معنایی بین المللی در شرایطی خاص این امکان را فراهم آورده است که برای مقابله با نقض های شدید، نظام مند و فاحش حقوق بشری اقدام نظامی صورت گیرد. از این حیث مداخله بشردوستانه معلول بستر و زمینه گسترده تری است که فرد، حقوق و امنیت او را در کانون حقوق و سیاست بین الملل قرار می دهد.

تحول در ساختار معنایی نظام بین الملل و مداخلات بشردوستانه

همان گونه که در ابتدای بحث اشاره شد در طی قرن نوزدهم نیز مداخلاتی موسوم به بشردوستانه وجود داشته است. اما بررسی تاریخی و مقایسه ای آشکار می سازد درک دولت ها از اینکه کدام موجودات انسانی، شایسته حمایت بشردوستانه از طریق مداخله نظامی هستند، متحول شده است. مارتا فین مور با اشاره به چهارمداخله موسوم به بشردوستانه در قرن نوزدهم، یعنی مداخله در جنگ یونان برای استقلال (۲۸-۱۸۲۷)، مداخله در نزاع لبنان (سوریه) (۶۱-۱۸۶۰)، مداخله در طی شورش بلغارها (۷۸-۱۸۷۶) و واکنش به قتل عام ارمنی ها (۱۹۱۷-۱۸۹۴)، برآنست که تمامی آن مداخلات با هدف حمایت از مسیحیان سفیدپوست ساکن در امپراتوری عثمانی انجام شده است. به بیان فین مور موردی وجود نداشت که قدرت های اروپایی، مداخله ای را برای حمایت از غیرمسیحیان مورد توجه قرار دهند. اقدامات علیه یهودیان، قتل عام های روسیه در آسیای مرکزی در دهه ۱۸۶۰، کشتار گسترده در چین در طی قیام تایپه^۱ علیه منچوها،^۲ کشتار گسترده حاکمان استعماری در مستعمرات شان و قتل عام بومیان به دست ایالات متحده، هیچکدام انگیزه و توجیهی برای مداخله نظامی فراهم نمی کرد. [۲۳:۱۶۲]

در طی قرن بیستم، مفهوم انسان شایسته حمایت از طریق مداخله نظامی اساساً متحول شده و جنبه جهان شمول به خود گرفت. البته، هسته های این تحول را باید در قرن ۱۹ و تلاش هایی که برای لغو تجارت برده و برده داری صورت گرفت، جستجو کرد. در نهایت با منسوخ شدن بردگی در قرن ۱۹ و استعمارزدایی در قرن ۲۰ بود که مجموعه

1 . Taipings

2 . Manchus

جدیدی از هنجارها تقویت و تثبیت شدند که به انسانیت خصلتی جهان‌شمول^۱ بخشید. در واقع فرایندهای لغو تجارت برده و برده‌داری، استعمارزدایی و حق تعیین سرنوشت، بستره‌نجاری گسترده‌تری را نشان می‌دهد که خود در گسترش مفهوم انسانیت و تحول حقوق بشر بین‌المللی کمک شایانی نمود.

لغو بردگی و تجارت برده در قرن ۱۹، شاخصی مهم درجهان‌شمولی انسانیت به شمار می‌رود. دولت‌های اروپایی که در طی قرون ۱۷ و ۱۸، رویه‌هایی را در جهت تجارت برده و برده‌داری پذیرفته و قانونی کرده بودند، در قرن ۱۹ ادعا می‌کردند که "آن رویه‌ها در تناقض با اصول انسانیت و اخلاق جهان‌شمول" قرار دارد. [۹:۱۴] اونیف معتقد است که برده‌داری هر چند از جانب نویسندگانی نظیر ارسطو، گروسوس و لاک پذیرفته شده بود، اما به مسأله اصلی نویسندگان عصر روشنگری بدل گشت. در بریتانیا، مخالفت گروه‌های مذهبی ناراضی باعث شد تا دادگاه‌ها حکم به آزادی معدودی از بردگان دهند. از این زمان احساسات ضد برده‌داری تشدید شد، تا این که پارلمان بریتانیا در سال ۱۸۰۷ تجارت برده در درون امپراتوری را ممنوع کرد. در کنگره وین نیز تجارت بین‌المللی برده محکوم شد. میلیون‌ها نفر از پارلمان خواستند تا به برده‌داری در درون امپراتوری خاتمه دهد که نهایتاً این امر نیز در دهه ۱۸۳۰ محقق شد. پایان تجارت برده در دریاهای آزاد زمان بیشتری گرفت، چرا که سایر دولت‌ها از پذیرش معاهدات مربوط به منع تجارت برده امتناع می‌کردند. [۲۸:۳۷-۸]

فرایندهای استعمار و استعمارزدایی، هر چند با ادراکات متفاوتی از آنچه که به عنوان انسان محسوب می‌شود، در اصطلاحات بشردوستانه توجیه می‌شدند. استعمار برای استعمارکنندگان، یک جنگ صلیبی^۲ به شمار می‌رفت که با خود مزایای تمدن را به نقاط "تاریک" زمین می‌برد. ایمان و اعتقاد به "رسالت انسان سفید"^۳، انسانی که از جانب خدا مأمور شده بود تا با ورود به بخش‌های ناشناخته زمین، شیوه زندگی جدیدی را برای مردمان آن‌ها به ارمغان ببرد، توجیهی اساسی در اقدام استعمارکنندگان به شمار می‌رفت. مأموریت بشردوستانه استعمار قرار بود تا جهان غیراروپایی و "بردگان و وحشیانی" را که چیزی کمتر از انسان به حساب می‌آمدند متمدن سازد. بنابراین مأموریت بشردوستانه استعمار به دنبال ایجاد انسان، درجایی بود که قبل از آن وجود نداشت. ازدید اروپاییان غیراروپاییان با مسیحی شدن، با پذیرش ساختارهای به سبک اروپایی، با پذیرش ترتیبات سرزمینی سبک اروپایی و با وارد شدن به اقتصاد بین‌الملل اروپا محور به انسان بدل می‌شدند. [۲۳:۱۷۲]

-
- 1 . Universal
 - 2 . Crusade
 - 3 . White's Man Burden

استعمارزدایی نیز، درجهتی متفاوت، مبتنی بر توجیهاات بشردوستانه نیرومندی بود. تا اواسط قرن ۱۹، ادراکات هنجاری درباره انسانیت تغییر یافته بود، انسانیت چیزی نبود که بامتمدن کردن وحشیان ایجاد گردد. انسانیت در موجودات انسانی، ذاتی تلقی می شد. اکنون آفریقایی ها و آسیایی ها، به عنوان دارنده حقوق انسانی دیده می شدند و در میان این حقوق، حق تعیین آینده سیاسی خودشان یعنی حق تعیین سرنوشت^۱ از اهمیتی اساسی برخوردار بود. گسترش منطقی این استدلال ها بود که حملات به بردگی و استعمار را تغذیه می کرد. در هر دو مورد، بردگان سابق و نخبگان مستعمراتی آموزش دیده غرب، ابزارهای مهمی در تغییر دیدگاه ها به شمار می رفتند. آن ها با "متمدن شدن" و "اروپایی شدن"، قادر شدند تا هنجارهای اروپایی را علیه این نهادها به کار گیرند. تغییر در ساختار هنجاری محوری (تغییرات به سمت شناسایی برابری انسانی در اروپا) تغییرات هنجاری مرتبطی را در جاهای دیگر گسترش داد. بنابراین استعمارزدایی، خود به خلق مفهوم جدیدی از انسانیت یعنی انسانیت جهان شمول کمک کرد.

جدا از تحولاتی که به بسط و جهان شمولی مفهوم انسانیت انجامید، در طی ۷۰ سال گذشته شاهد پیدایی و گسترش حقوق بشر بین المللی هستیم، که به نوبه خود بر رویه مداخله بشردوستانه نیز اثرگذار می شود. به عبارتی، احترام بیشتر و بالاتر برای حقوق بشر بوده است که جامعه جهانی را در نهایت به انجام اقداماتی برای تضمین رعایت آن در قالب مداخله بشردوستانه رهنمون ساخته است. [۲۲:۲۱۰] نقطه آغاز تحول حقوق بشر بین المللی، منشور ملل متحد است. هر چند حقوق بین الملل سنتی هم اشکالی از حمایت بین المللی از حقوق بشر را به رسمیت شناخته بود، اما با تشکیل سازمان ملل متحد است که "بین المللی شدن حقوق بشر و انسانی شدن حقوق بین الملل" آغاز می شود. [۱۲:۷۰۳] منشور ملل متحد باعث و بانی نهضتی جهانی شد که در آن دولت ها، سازمان های بین حکومتی و غیر حکومتی، بازیگران اصلی در تلاش جامعه بین المللی برای توسعه و حمایت از حقوق بشر هستند. رعایت و احترام به حقوق افراد انسانی فرایندی چند مرحله ای راپشت سر گذاشته است: تأکید بر اهمیت حقوق بشر بین المللی که به عبارتی به این حقوق جنبه بین المللی بخشید و آن را از حوزه صلاحیت داخلی دولت ها متمایز کرد، ارائه مصادیقی برای نقض حقوق بشر با هدف ارائه تعریفی انضمامی از حقوق بشر و آزادی های اساسی، غلبه بر موانع اجرای حقوق بشر با تأکید بر جهان شمولی حقوق انسانی، عدم تفکیک میان حقوق داخلی و بین المللی و رابطه مردم سالاری و حقوق بشر و در نهایت ظهور رویه هایی در جهت

مقابله با نقض‌های حقوق بشری، مرتبط با بحث ما، به شکل‌گیری رویه‌ای برای کاربرد زور در قالب مداخله بشردوستانه انجامید.

در چنین فضایی است که مفاهیم اساسی جامعه بین‌المللی که مانعی برای مشروعیت مداخله بشردوستانه بود دستخوش تحول گشت. تعابیر و تفاسیر جدید از مفاهیم حاکمیت و امنیت نقش مهمی در ایجاد زمینه امکان‌پذیری مداخله بشردوستانه داشته‌است. در طی دهه‌های گذشته، امنیت و حاکمیت عمدتاً متأثر از رهیافت واقع‌گرایی غالب بر رشته روابط بین‌الملل بوده‌اند. مفروضه اساسی واقع‌گرایی یعنی ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل، به معنای وجود دولت‌های برابری است که هیچ مرجع برتری را نمی‌پذیرند. این همان مفهوم حاکمیت درحوزه خارجی یعنی استقلال خارجی است. جنبه دیگر آن نیز، کنترل داخلی یا بالاترین اقتدار عالی در داخل کشور است. مفروضه دیگر واقع‌گرایان مبنی بر اینکه دولت‌ها، با توجه به ماهیت آنارشیک نظام بین‌المللی، دائماً در حال ترس از یکدیگر هستند و برای تأمین امنیت چاره‌ای جز اتکاء به خود ندارند، ضرورت افزایش توان نظامی برای تأمین امنیت را توجیه می‌کند. در طی دوره پس از جنگ سرد، شاهد طرح و ارائه دیدگاه‌های جدیدی درباره امنیت و حاکمیت هستیم که آنها را با مفاهیم حقوق بشر پیوند می‌دهند. امنیت انسانی مکمل امنیت ملی می‌شود و حاکمیت نیز زمانی مشروع می‌شود که در خدمت تأمین حقوق اساسی افراد باشد. این بستر هنجاری که خود معلول رویه‌های دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و غیردولتی، دیدگاه‌های مطرح شده چه از جانب سازمان‌های بین‌المللی ذی نفوذ نظیر دبیرکل سازمان ملل یا گفتمان‌های دانشگاهی بوده است، خود به نحو مؤثری به تحول در مؤلفه‌های فرهنگی نظام بین‌الملل شکل داده‌است که در درون آن مداخله بشردوستانه مطرح گشته‌است.

از امنیت ملی تا امنیت انسانی^۱

امنیت در کلی‌ترین معنای آن، متضمن رهایی از تهدیدات نسبت به ارزش‌های بنیادین است، اما درباره این که توجه و تمرکز اصلی باید در سطح فرد، ملی و یا بین‌المللی باشد، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. در طی دوره جنگ سرد، بیشتر نوشته‌ها پیرامون موضوع امنیت تحت سیطره دیدگاه مبتنی بر امنیت ملی قرار داشت که عمدتاً در اصطلاحات نظامی بیان می‌شد. [۲:۵۷۰] بنابراین این دیدگاه، امنیت بر حسب تهدیدات نسبت به حاکمیت

¹Human Security

وسرزمین دولت تعریف می‌شد و توانمندی نظامی دولت راه اصلی مقابله با تهدیدات امنیتی به شمار می‌رفت.

بنابراین درک متعارف، ارتباط ضروری و آشکاری میان امنیت و حقوق بشر ملاحظه نمی‌شد. امنیت، مسأله اصلی دولت‌ها به شمار می‌رفت. توافقات هلسینکی که در سال ۱۹۷۵ و در پایان کنفرانس امنیت و همکاری اروپا به امضاء ۳۳ دولت اروپایی (به استثنای آلبانی) و آمریکا و کانادا رسید، یکی از اولین تجلیات دیدگاه سیاسی و بین‌المللی بود که امنیت را مستقیماً با حقوق بشر، پیوند می‌داد. این توافقات که با عنوان سند نهایی هلسینکی^۱ نیز معروف است به چهار حوزه یا سبد تقسیم می‌شد: سبد اول به مسأله امنیت در اروپا و حوزه مدیترانه مربوط می‌شد؛ سبد دوم به همکاری در حوزه‌های اقتصاد، علوم، فن آوری و محیط زیست می‌پرداخت؛ سبد سوم به مسایل بشردوستانه، حقوق بشر، فرهنگ و آموزش و حرکت آزادانه اشخاص، افکار و اطلاعات در سراسر اروپا مربوط بود؛ و در سبد چهارم تداوم کنفرانس‌های بازبینی برای نظارت بر پیشرفت در این حوزه‌ها و تداوم همکاری پیش‌بینی شده بود. توافقات مزبور نقطه عطف مهمی در تاریخ جنگ سرد به شمار می‌رفتند چراکه همه امضاء کنندگان حدود و ثغور سیاسی و سرزمینی اروپا (از جمله خط مرزی میان دوآلمان) را به رسمیت شناختند. غرب در مقابل به رسمیت شناختن سلطه شوروی بر اروپای شرقی، موفق شد حقوق بشر را به طور جدی وارد دستور کار روابط شرق-غرب کند و آن را در کنار ملاحظات سنتی در مورد امنیت و تجارت قرارداد. [۱:۳۴۱]

سند مزبور هنجارهای روبه‌ای اساسی را نیز مطرح می‌کند که دولت‌ها در روابط

خود باید آن‌ها را رعایت می‌کردند: ده هنجار مزبور، به ترتیب، عبارتند از:

۱. رابری حاکمیت‌ها و احترام به حقوق ذاتی حاکمیت،
۲. خودداری از تهدید یا استفاده از زور،
۳. نقض ناپذیری مرزها،
۴. تمامیت سرزمینی دولت‌ها،
۵. حلّ و فصل مسالمت آمیز اختلافات،
۶. عدم مداخله در امور داخلی،
۷. احترام به حقوق بشر،
۸. حقوق برابر و حق تعیین سرنوشت مردم،
۹. همکاری میان دولت‌ها،
۱۰. انجام با حسن نیت تعهدات بر اساس حقوق بین‌الملل. [۳۰:۱۰]

1 Helsinki Final Act of the Conference on Security and Cooperation in Europe

در مورد محور اصلی توافقات مزبور، دیدگاه‌های متفاوتی میان آمریکا و شوروی وجود داشت. شوروی بر اصل عدم مداخله تأکید می‌نمود و اصرار داشت که هیچ حکومت یا گروه یا فرد بیگانه‌ای حق دخالت در حوزه‌های مربوط به صلاحیت حاکمه آن را ندارد. در مقابل آمریکا و غرب بر این تأکید داشتند که اصل عدم مداخله مانعی در نظارت بر رعایت حقوق بشر در قلمرو شوروی محسوب نمی‌شود. در هر صورت، با این سند، حقوق بشر به عنوان مسأله‌ای امنیتی مورد توجه قرار گرفت و نگرانی محوری برای امنیت ملی با مفهومی از امنیت شخصی تکمیل شد. [۱:۳۴۲]

در طی سال‌های پس از جنگ، تحت تأثیر ناکارآمدی دیدگاه مبتنی بر امنیت ملی، شاهد ظهور پارادایم امنیت انسانی هستیم که نقطه تمرکز آن بر تهدیدات نسبت به فرد انسانی است و نه دولت. مفهوم سنتی و محدود امنیت، اساسی‌ترین و مشروع‌ترین علائق مردم عادی در زندگی روزانه آن‌ها را مورد توجه قرار نمی‌داد. دیدگاه سنتی امنیت، اختصاص مقادیر هنگفتی از ثروت ملی و منابع انسانی به تسلیحات و نیروهای مسلح را توجیه می‌نمود، در حالی که کشورها در حمایت شهروندان خود در برابر ناامنی‌های مزمنی نظیر گرسنگی، بیماری، نداشتن سرپناه، عدم اشتغال و منازعات اجتماعی و خطرات زیست محیطی ناکام بودند. زمانی که تجاوز به عنوان ابزار جنگ و پاکسازی قومی به کار برده می‌شود و زمانی که هزاران نفر در حوادث طبیعی از بین می‌روند و یا شهروندان به دست نیروهای امنیتی دولت خود کشته می‌شوند، نمی‌توان در مورد امنیت، تنها بر حسب امنیت سرزمینی و ملی اندیشید. [۳۲:۱۵]

بر این اساس، امنیت انسانی به معنای امنیت افراد _ سلامت و امنیت فیزیکی آن‌ها _ رفاه اقتصادی و اجتماعی‌شان، احترام به حیثیت و ارزش آن‌ها به عنوان موجودات انسانی و حمایت از حقوق بشروآزادی‌های اساسی، از اهمیت فراوانی برخوردار می‌شود. در طی سال‌های اخیر، عمدتاً در قالب فعالیت نهادهای تابعه سازمان ملل متحد، تأکید فزاینده‌ای بر امنیت انسانی صورت گرفته است. جهت گیری امنیت انسانی، در طی سال‌های اخیر، اولین بار در گزارش توسعه انسانی سازمان ملل متحد تحت عنوان "ابعاد جدید امنیت انسانی" [۳۸] مطرح شد. این گزارش تهدیدات نسبت به امنیت را در هفت مقوله ذیل سازماندهی کرد: اقتصادی، زیست محیطی، شخصی، اجتماعی، بهداشتی، سیاسی و غذایی. گزارش آشکارا تأکید داشت که سیاست امنیت بین‌المللی باید تمرکز خود را گسترش دهد و نه تنها امنیت مرزها، بلکه امنیت مردمان ساکنان آن را نیز شامل شود. گزارش کمیسیون ملل متحد در مورد اداره جهانی (۱۹۹۵) [۱۵:۳] نیز بر مفهوم امنیت انسانی تأکید دارد. بر این اساس، حق زندگی ایمن به معنای چیزی بیش از آزادی از

تهدید جنگ است. امنیت انسانی ایمنی از تهدیدات مزمن نظیر گرسنگی، بیماری و سرکوب و حمایت در برابر اختلالات ناگهانی و مضر در الگوهای زندگی روزانه را شامل می شود. کمیسیون بر این اعتقاد است که امنیت مردم باید به عنوان هدفی مهم، همانند امنیت دولت‌ها، ملاحظه شود. گزارش بر این نکته تأکید می کند که مسئولیت سازمان ملل نباید تنها به امنیت دولت‌های عضو آن محدود شود، بلکه سازمان ملل باید نسبت به امنیت افراد درون مرزهای دول عضو نیز مسئول باشد. گزارش همچنین با اشاره به مداخلات سازمان ملل متحد و ناتو در بالکان، آفریقا و سایر مناطق، به نفع گسترش مفهوم امنیت برای شناسایی هزینه‌ها و تلفات انسانی منازعات خشونت آمیز در درون دولت‌ها، استدلال می کند.

کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل متحد، نیز در طی سال‌های اخیر بارها بر اهمیت مفهوم امنیت انسانی تأکید کرده است. او در سخنان خود در اجلاس پنجاه و چهارم مجمع عمومی سازمان ملل متحد، تحت عنوان "دورنماهایی برای امنیت انسانی و مداخله در قرن آینده"، [۶] امنیت انسانی را در کانون و محور بحث‌های جاری در رابطه با امنیت قرار داد. او با اشاره به ناتوانی شورای امنیت از انجام اقدام مؤثر در رواندا و کوزوو، از دولت‌های عضو خواست تا مبنای مشترکی در تقویت اصول منشور و اقدام در دفاع از انسانیت مشترک بیابند. عنان همچنین در گزارش هزاره [۷] خود به مجمع عمومی در سال ۲۰۰۰، از درک جدیدی از مفهوم امنیت سخن گفت. او در این باره چنین می گوید: "از دهه ۱۹۹۰ جنگ‌ها عمدتاً داخلی و وحشیانه بوده و جان بیش از پنج میلیون نفر را گرفته است. این جنگ‌ها بیش از آنکه تجاوز به مرزها بوده باشد تعرض به انسان‌ها بوده است. کنوانسیون‌های بشردوستانه بارها نقض شده، غیرنظامیان و کمکرسانان به اهداف راهبردی تبدیل شده‌اند و کودکان مجبور شده‌اند که دست به قتل بزنند. جنگ‌های فوق که غالباً از جاه‌طلبی سیاسی یا طمع ناشی می شوند بر سر اختلافات قومی و مذهبی شعله ور شده و توسط منافع اقتصادی خارجی ادامه یافته و به وسیله یک بازار خیلی فعال عمدتاً غیرقانونی اسلحه تغذیه شده است. به دنبال این مخاصمات درک جدیدی درباره مفهوم امنیت در حال تکوین است. زمانی امنیت به معنای دفاع از سرزمین در مقابل حملات خارجی تلقی می شد ولی الزامات امروزی حمایت از جوامع و افراد در مقابل خشونت داخلی را نیز دربر می گیرد."

در طی سال‌های اخیر نیز در گزارش هیأت عالی رتبه تهدیدات، چالش‌ها و تغییر به دبیرکل سازمان ملل تحت عنوان "جهانی امن‌تر: مسئولیت مشترک ما" و گزارش دبیر کل سازمان ملل تحت عنوان "با آزادی بیشتر" بر مفهوم جدید و وسیع امنیت تأکید

می‌گردد. گزارش "جهانی امن‌تر: مسئولیت مشترک ما" (دسامبر ۲۰۰۴) با اشاره به این‌که دل‌مشغولی بنیان‌گذاران سازمان ملل متحد، امنیت کشورها بوده‌است، بر ضرورت حرکت به سمت یک وفاق امنیتی جدید تأکید می‌کند. براساس این گزارش هر واقعه یا فرایند مرگ گسترده یا کاهش فرصت حیات که منجر به تضعیف کشورها به عنوان واحدهای مبنایی نظام بین‌الملل گردد تهدید علیه امنیت بین‌المللی محسوب می‌شود. گزارش به شش تهدید امنیتی که وظیفه نظام امنیت جمعی مقابله با آنهاست اشاره می‌کند: تهدیدات اقتصادی و اجتماعی شامل فقر، بیماری‌های مسری و تخریب محیط زیست، تعارض میان کشورها، تعارضات داخلی شامل جنگ‌های داخلی، نسل‌کشی و سایر فجایع در مقیاس وسیع، تسلیحات هسته‌ای، رادیولوژیک، شیمیایی و بیولوژیک، تروریسم و جنایات سازمان‌یافته فراملی. [۴:۶]

کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل متحد نیز در گزارش خود تحت عنوان "با آزادی بیشتر: به سوی توسعه، امنیت و حقوق بشر برای همه" (آوریل ۲۰۰۵) با رجوع به تهدیدات گسترده نسبت به امنیت در گزارش هیأت ۱۶ نفره، بر این مسأله تأکید می‌کند که "در این درهم‌تنیدگی و وابستگی تهدیدها باید به اجماع امنیتی جدیدی بیابیم که نخستین ماده آن این باشد که همه سزاوار رهایی از ترس هستند و هرچه یک نفر را تهدید کند همه را تهدید می‌کند." [۳:۲۸]

بنابراین، مفهوم امنیت انسانی که مکمل امنیت دولتی محسوب می‌شود، برامنیت افراد در قبال تهدیدات نسبت به زندگی، بهداشت، سلامت، امنیت شخصی و حیثیت انسانی آنها تأکید دارد. همان‌گونه که در گزارش‌های منتشره از جانب دبیرکل‌های سازمان ملل اشاره شده‌است، وضعیت‌هایی نظیر جنگ داخلی یا مصائب و بحران‌های انسانی، بیش از آنکه تهدیدی نسبت به موجودیت دولت‌ها به شمار رود، موجودیت و هستی ساکنان دولت‌ها را در معرض خطر قرار داده‌است. از آنجا که مداخله بشردوستانه، اساساً اقدامی برای حمایت از افراد در معرض خطر در دولت دیگری است، شکل‌گیری مفهومی از امنیت انسانی، کمک شایانی به تمایل جامعه بین‌المللی به دفاع از حقوق افراد در قالب مداخله بشردوستانه نموده است.

رهیافت امنیت انسانی، سه ویژگی به هم مرتبط دارد که با مداخله بشردوستانه ارتباط می‌یابد:

۱. امنیت انسانی به معنای شناسایی تهدیدات فراملی نسبت به هنجارهای بین‌المللی، ناشی از نارسائی‌های نظام دولتی داخلی است که افراد و گروه‌ها را در درون دولت‌ها آسیب‌پذیر ساخته است.

۲. دولت ها و افراد خود در مواجهه با چنین آسیب‌هایی، غالباً ناتوان از اقدام و عمل مؤثر هستند.

۳. دولت ها و افراد نیازمند شکلی از مداخله بین‌المللی هستند تا بتوانند موجودیت فیزیکی و حقوق فردی خود به عنوان هدف اساسی امنیت انسانی را حفظ نمایند.
[۳۷:۱۷۸]

بنابراین، ادراکات جامعه بین‌المللی نسبت به مقوله امنیت، به عنوان یک عنصر فرهنگی موجود در نظام بین‌الملل از عناصر اساسی مؤثر در شکل‌گیری مداخلات بشردوستانه بوده است. رهیافت امنیت ملی با تأکید بر تهدیدات نظامی نسبت به دولت‌ها، نمی‌تواند ارتباطی با هدف اساسی مداخله بشردوستانه یعنی حمایت از افراد انسانی داشته باشد. پیدایی مداخله بشردوستانه، نیازمند درک جدیدی از امنیت بوده است که در آن امنیت فرد انسانی، به عنوان هدفی اساسی همانند امنیت دولت‌ها در نظر گرفته شوند. بنابراین، تغییر در ادراکات دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و بازیگران غیردولتی نسبت به امنیت اهمیتی اساسی در شکل‌گیری و مشروع‌سازی رویه مداخله بشردوستانه داشته است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد تا نشان داده شود که چگونه ابعاد معنایی و غیرمادی بین‌المللی شامل هنجارها، قواعد و ادراکات بین‌المللی کنشگران و به طور کلی ساختار فرهنگی نظام بین‌الملل می‌تواند در شکل‌دهی به روندهای بین‌المللی مؤثر باشد. البته رویه کنشگران (دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی) نیز در قوام‌بخشی متقابل ساختار نقش مهمی دارد. همان‌گونه که بررسی ما نشان داد در قرن نوزدهم براساس برداشتی که از انسان شایسته حمایت از طریق اقدام نظامی وجود دارد مداخلات بشردوستانه‌ای عمدتاً در درون امپراتوری عثمانی و برای حمایت از سفیدپوستان مسیحی ساکن در قلمروی آن صورت می‌گیرد. در نیمه دوم قرن بیستم و با تفوق قواعد و هنجارهایی نظیر احترام به حاکمیت برابر دولت‌ها و ضرورت عدم مداخله در امور داخلی آن‌ها اساساً هیچ نوع مداخله‌ای ولو بشردوستانه مورد پذیرش جامعه بین‌المللی قرار نمی‌گیرد. در دوره پس از جنگ سرد و تحت تأثیر فرایندهای دیرپای بین‌المللی که به اهمیت فزاینده فرد انسانی در حقوق و سیاست بین‌الملل انجامیده است شاهد ظهور دوباره رویه مداخله بشردوستانه هستیم. از این منظر، بستر و زمینه هنجاری نظام بین‌الملل متأثر از ادراکات مشترک کنشگران، قواعد و هنجارهای حاکم بر آن‌ها و نقش رویه‌های آن‌ها در تولید و بازتولید متداوم خود

از اهمیت بالایی برخوردار است. بر این اساس تغییر در بستر و زمینه هنجاری نظام بین‌الملل است که زمینه/امکان‌پذیری مداخلات بشردوستانه در طی دوره پس از جنگ سرد را فراهم ساخته است.

در طی سال‌های اخیر همچنین شاهد تحولی اساسی در سازه‌های فرهنگی و معنایی نظام بین‌الملل در رابطه با حاکمیت و امنیت بوده‌ایم. امروزه حاکمیت، بیش از هر زمان دیگر با مفهوم حقوق بشر پیوند خورده است و رعایت و احترام به حقوق بشر به عنوان یک عنصر تکوینی در دولت‌بودگی دولت‌ها مطرح می‌شود. حاکمیت مشروع نیز حاکمیتی است که مبتنی برخواست و اراده مردم خود باشد و در راه تضمین حقوق اساسی اتباع خود گام بردارد. امنیت جنبه انسانی نیز یافته است. برخلاف نگرش حاکم بر مطالعات روابط بین‌الملل که امنیت ملی و بین‌المللی مد نظر بوده است، جنگ‌های داخلی و بحران‌های انسانی که امنیت فرد انسانی، و نه دولت یا نظام بین‌الملل، را در معرض خطر قرار داده است، همگام با رشد جنبش بین‌المللی حقوق بشر به پیدایی مفهوم جدیدی از امنیت انسانی منجر شده است.

این تحولات سه‌گانه در حوزه حقوق بشر، حاکمیت و امنیت دولت به بستر و زمینه هنجاری و معنایی نظام بین‌الملل شکل داده است. بستر و زمینه‌ای که مداخلات بشردوستانه در درون آن امکان وقوع یافته‌اند. این بستر و زمینه هنجاری الزاماً به مداخله برای تحقق اهداف بشردوستانه در همه جای دنیا منجر نشده است بلکه زمینه امکان‌پذیری آن را فراهم ساخته است. دولت‌ها هنوز در دنیایی زندگی می‌کنند که مسئولیت اولیه‌شان حفظ و دفاع از منافع ملی خود از جمله حفاظت از جان اتباع‌شان می‌باشد. بنابراین جای تعجب نخواهد بود اگر در مواردی که دولت‌ها منافع اساسی‌شان، همچون جان سربازان خود را در خطر ببینند از مداخله برای اهداف انسانی اجتناب کنند. تحولات فوق‌زمینه و بستری را فراهم ساخته‌اند که در صورت ترکیب با سایر عوامل مساعد می‌تواند به اقدام عملی و مؤثر برای تضمین حقوق افراد انسانی از طریق کاربرد نیروی نظامی منجر شود.

منابع

۱. ایوانز، گراهام و جفری نونام. فرهنگ روابط بین‌الملل. ترجمه حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی. تهران: نشر میزان، ۱۳۸۱.
۲. بیلیس، جان. "امنیت جهانی و بین‌المللی در دوره پس از جنگ سرد". در جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین. (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها). جلد

- اول. ویراسته جان بیلیس و استیمو اسمیت. تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳. صص ۶۲۴-۵۶۷.
۳. عنان، کوفی. *با آزادی بیشتر: به سوی توسعه، امنیت و حقوق بشر برای همه*. ترجمه مرکز اطلاعات سازمان ملل در تهران. تهران: نشر ایثاری، ۱۳۸۴.
۴. گزارش هیأت عالی رتبه تهدیدات، چالش‌ها و تغییر، جهانی امن‌تر: مسئولیت مشترک ما. ترجمه امیر ساعد وکیل و پوریا عسکری. تهران: مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد، ۱۳۸۴.
5. Akehurst, Michael. "Humanitarian Intervention". in *Intervention in World Politics*. Edited by Hedley Bull. Oxford: Clarendon Press ۱۹۸۴, Pp.95-118.
6. Annan, Kofi. *The Prospects for Human Security and Intervention in the Next Century*. An Address to the 54th Session of the UN General Assembly (1999). www.un.org.
7. Annan, Kofi. "We the People: The Role of the United Nations in the 21st Century, Millenium Report of the Secretary-General of the United Nations". in www.un.org/millennium/sg/report/.
8. Bazzyler, Michael J. "Reexamining the Doctrine of Humanitarian Intervention in Light of the Atrocities in Kampuchea and Ethiopia". *Satn. J. International Law*. Vol. 23 (1987): pp.547-619.
9. Bethell, Leslie. *The Abolition of Brazilian Slave Trade*. Cambridge: Cambridge University Press, 1970.
10. Boutros-Ghali, Boutros. "Supplement to an Agenda for Peace". *SIPRI Year Book*. (1996).
11. Brownlie, Ian. *International Law and Use of Force by States*. Oxford: Clarendon Press, 1963.
12. Buergenthal, Thomas. "The Normative and Institutional Evolution of International Human Rights". *Human Rights Quarterly*. vol.19, No.4 (1997): pp.703-723.
13. Cassese, Antonio. "Are We Moving Towards International Legitimizing of Forcible Humanitarian Countermeasures in The World Community?". *The European Journal of International Law*. Vol.10(1999): pp.23-30.
14. Chesterman, Simon. *Just War or Just Peace? Humanitarian Intervention and International Law*. New York: Oxford University Press, 2001.
15. Commission on Global Governance. *Our Global Neighborhood: The Report of the Commission on Global Governance*. Oxford: Oxford University Press, 1995.
16. D'Amato, Anyhony. "The Invasion of Panama Was a Lawful Response to Tyranny". *AJIL*. Vol.84 (1990): pp.516-524.
17. Danish Institute of International Affairs. *Humanitarian Intervention: Legal and Political Aspects*. Copenhagen: Danish Institute of International Affairs, 1999.
18. *Declaration on the Inadmissibility of Intervention in the Domestic Affairs of States and the Protection of Their Independence and Sovereignty*, GA/Res/2131(xx), 21 December 1965, in <http://daccessdds.un.org/doc/RESOLUTION/GEN/NR0/218/94/IMG/NR021894.pdf?OpenElement>

19. *Declaration on the Principles of International Law Concerning Friendly Relations and Cooperation among States in Accordance with the Charter of the United Nations*, A/ Res/2625(1970), in <http://daccessdds.un.org/doc/RESOLUTION/GEN/NR0/348/90/IMG/NR034890.pdf?OpenElement>
20. *Definition of Aggression*, A/Res/3314(xxix)(1974), in <http://daccessdds.un.org/doc/RESOLUTION/GEN/NR0/739/16/IMG/NR073916.pdf?OpenElement>.
21. *Declaration on the Enhancement of the Effectiveness of the Principle of Refraining from the Threat or Use of Force in International Relations*, GA/Res/ 42/22(1987), 18 November, in <http://daccessdds.un.org/doc/RESOLUTION/GEN/NR0/512/55/IMG/NR051255.pdf?OpenElement>.
22. Eisner, Douglas. "Humanitarian Intervention in the Post- Cold War Era". *B.U.Int'l L.J.* Vol.11(1993): pp.195-225.
23. Finnemore, Martha. "Constructive Norms of Humanitarian Intervention". in *The Culture of National Security: Norms and Identities in World Politics*. edited by Peter Katzenstein. New York: Colombia University Press, 1996. pp.153-185.
24. Gray, Christine. "the Principle of Non-Use of Force". in *The United Nations and the Principles of International Law*. edited by Vaughan Lowe and Coline Warbrick. London: Routledge, 1994. pp.33-48.
25. Lillich, Richard. B. *Humanitarian Intervention and the United Nations*. Charlotsville: University Press of Virginia, 1973.
26. Nicaragua(Merits)[1986]ICJ Rep 14, 114.
27. O'Connell, Mary Ellen. "The UN, NATO and International Law after Kosovo". *Human Rights Quarterly*. Vol.22, No.1(2000): pp.57-89.
28. Onuf, Nicholas. "Normative Frameworks for Humanitarian Intervention". in *Just Intervention*. edited by Anthony F. Lang. Washington, D.c.: Georgetown University Press, 2003. pp.28-45.
29. Oppenheim, Lasssa Francis Lawrence. *International Law: A Treatise*. London: Longmans, 1955.
30. OSCE Handbook. 3rd end. Vienna: OSCE, 1999.
31. Phillimore, Robert. *Commentaries upon International Law*. Vol.7. London: Bening & Co, 1954.
32. *Report of The International Commission on Intervention and State Sovereignty. The Responsibility to Protect*. Ottawa: International Development Research Center, 2001, in www.idrc.ca.
33. Roberts, Adam. "Humanitarian War: Military Intervention and Human Rights". *International Affairs*. Vol. 69, No. 3 (July 1993): pp.429-449.
34. Simma, Bruno. "Nato, The UN and Use of Force: Legal Aspects". *The European Journal of International Law*. Vo.10, No.1(1999): pp.1-22.
35. Stowell, Ellery C. *Intervention in International Law*. Washington, DC: John Byrne & CO, 1921.
36. Teson, Fernando R. *Humanitarian Intervention: An Inquiry into Law and Morality*. New York: Transnational Publishers Inc, 1997.

37. Thomas, Nicholas & William T. Tow. "The Utility of Human Security: Sovereignty and Humanitarian Intervention". *Security Dialogue*. Vol.33, No.2 (2002): pp.177-192.
38. United Nations Development Program (HDR). *New Dimensions of Human Security*. New York: Oxford University Press, 1994.
39. Wheaton, Henry. *Elements of International Law*. Philadelphia: Carey Lea & Blanchard, 1836.

